



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها

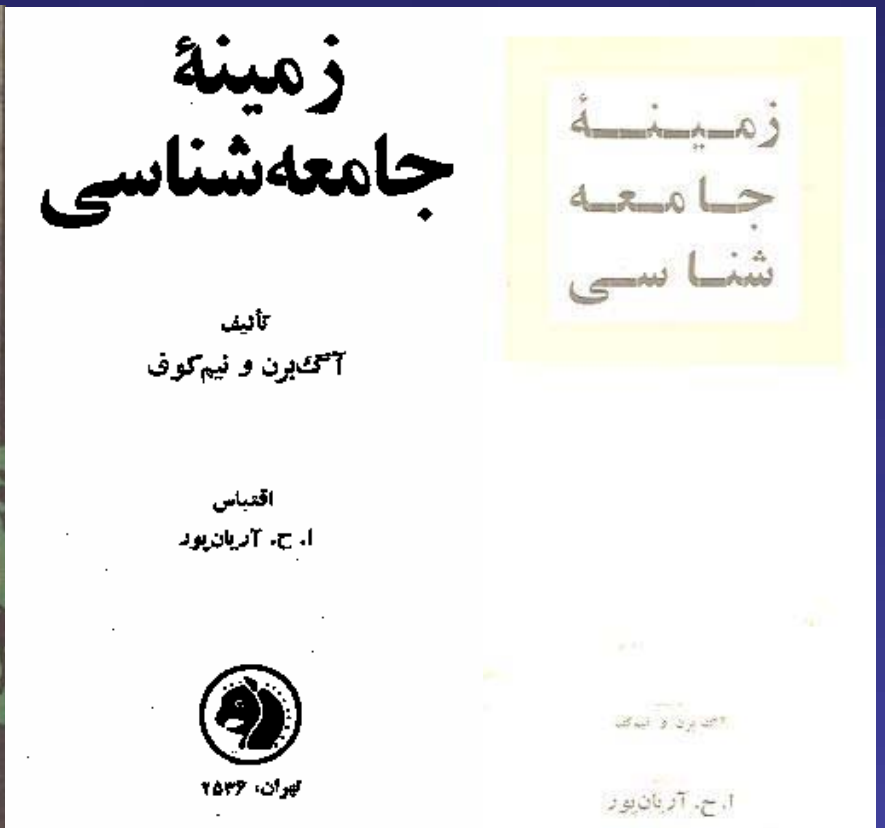
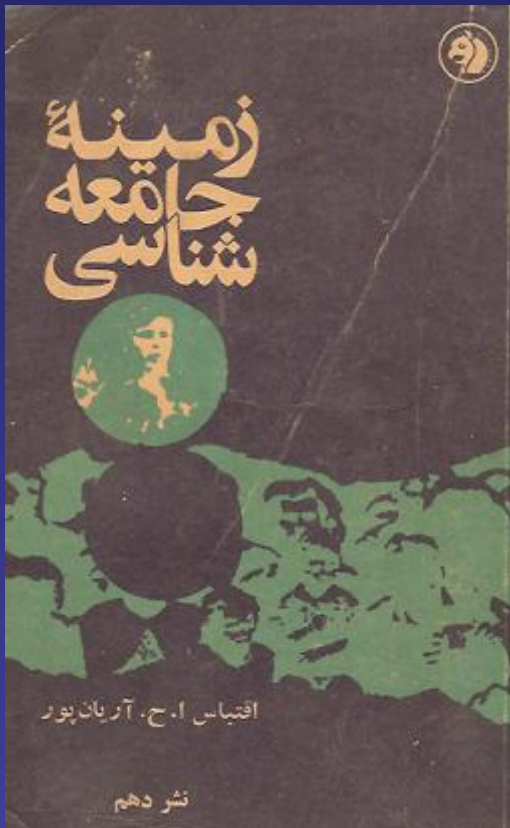


آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

507

# پیشگفتارهای امیرحسین آریان پور بر «زمینهء جامعه شناسی»



## فهرست

ذ - س

توضیح

## مقدمه

- ۱-۱۵ ۱. شناخت  
۱۶-۲۴ ۲. روش‌های شناخت جامعه  
۲۵-۴۳ ۳. اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی  
۴۴-۵۹ ۴. جامعه شناسی در ایالات متحد آمریکا

## بخش اول. جامعه شناسی علمی

- ۶۳-۷۵ فصل اول. پایگاه علمی جامعه شناسی  
I. در تاریخخانه قرون وسطی  
II. آغاز علوم اجتماعی  
III. علم چیست  
IV. مختصات علم  
V. اعتبار علمی جامعه‌شناسی
- ۷۶-۸۹ فصل دوم. مختصات جامعه‌شناسی  
I. دامنه جامعه شناسی  
II. تحقیق در جامعه شناسی

ث

- III. جماعت  
IV. عامه و عقیده عمومی  
V. آوازه‌گری  
IV. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی  
VII. تسلط بر رفتار جمعی

- ۱۹۵-۲۱۹ فصل نهم. طبقه‌بندی جامعه  
I. نقش اجتماعی  
II. پایگاه اجتماعی  
III. طبقه اجتماعی  
IV. پیدایش طبقه اجتماعی  
V. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در زندگی انسان  
VI. تحرك اجتماعی

## بخش چهارم. شخصیت

- ۲۲۳-۲۳۷ فصل دهم. زمینه اجتماعی شخصیت  
I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها  
II. نیازهای جامعه‌زاد انسان  
III. قوام گرفتن شخصیت  
IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت

- ۲۳۸-۲۵۲ فصل یازدهم. تنوع شخصیت  
I. سنخ‌های شخصیت  
II. عوامل سازنده شخصیت  
III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ

- ۲۵۳-۲۷۲ فصل دوازدهم. انحراف شخصیت  
I. کج‌روی اجتماعی  
II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه  
III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها  
IV. مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی

نشر اول: ۱۳۴۴

نشر ششم با تجدید نظر: ۱۳۵۲

نشر هفتم: ۱۳۵۳

نشر هشتم: ۱۳۵۳

نشر نهم: ۱۳۵۴

نشر دهم: ۱۳۵۴



شرکت سهامی کتابهای جیبی  
خیابان شاهرخا، شماره ۳۵۶-۳۵۸

باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

بیست هزار نسخه در چاپخانه سوهر بطریق افست  
چاپ و صحافی شده است  
همه حقوق محفوظ است

## بخش دوم. بنیاد جامعه

- ۹۳-۱۰۶ فصل سوم. روابط اورگانیسم انسانی و جامعه  
I. تأثیر اورگانیسم در رفتار انسانی  
II. نژادگرایی  
III. تسلط جامعه بر اورگانیسم

- ۱۰۷-۱۱۶ فصل چهارم. روابط محیط طبیعی و جامعه  
I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه  
II. نادرستی جغرافیایگرایی  
III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی

- ۱۱۷-۱۳۳ فصل پنجم. جامعه و فرهنگ آن  
I. ظهور انسان ابزارساز و سخنور  
II. فرهنگ جامعه  
III. فرهنگ شناسی  
IV. فرهنگ اسکیموها

## بخش سوم. رفتار گروهی

- ۱۳۷-۱۵۳ فصل ششم. گروه اجتماعی  
I. مفهوم و انواع گروه  
II. یکانگی گروهی  
III. پویایی گروهی

- ۱۵۴-۱۷۱ فصل هفتم. همنوایی گروهی  
I. جامعه پذیری  
II. فرهنگ پذیری  
III. تسلط اجتماعی  
IV. مدارای اجتماعی

- ۱۷۲-۱۹۴ فصل هشتم. رفتار جمعی  
I. چگونگی و انواع رفتار جمعی  
II. جمع

ج

ج

## بخش پنجم. بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

فصل سیزدهم. اجتماعات انسانی ۲۷۵-۲۹۲

- I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی
- II. تطور اجتماع
- III. شهرنشینی
- IV. ساخت شهر
- V. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر

فصل چهاردهم. توزیع جمعیت ۲۹۳-۳۰۷

- I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی
- II. کوچ در صد سال اخیر
- III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر
- IV. تبیین انبوهی جمعیت

فصل پانزدهم. حرکت طبیعی جمعیت ۳۰۸-۳۲۳

- I. افزایش زایش
- II. کاهش مرگ
- III. دراز شدن عمر
- IV. افزایش جمعیت
- V. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت

## بخش ششم. سازمان‌های اجتماعی

فصل شانزدهم. سازمان‌بندی جامعه ۳۲۷-۳۴۲

- I. مفهوم سازمان اجتماعی
- II. رده‌بندی سازمان‌های اجتماعی
- III. نهاد اجتماعی
- IV. مؤسسه اجتماعی
- V. جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی

فصل هفدهم. سازمان‌های اقتصادی ۳۴۳-۳۶۷

- I. دوره گردآوری خوراک

- II. دوره تولید خوراک
- III. دوره تولید ماشینی

فصل هیجدهم. سازمان‌های حکومتی ۳۴۸-۳۸۳

- I. نبودن حکومت در جامعه ابتدائی
- II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی
- III. حکومت در جامعه متمدن
- IV. مختصات حکومت در عصر حاضر
- V. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی
- VI. طبقه حاکم

فصل نوزدهم. جنگ ۳۸۴-۴۰۱

- I. بنیاد ستیزه‌گرایی
- II. ستیزه‌گرایی در جامعه انسانی
- III. بستگی جنگ به صنعت
- IV. تأثیر جنگ در جامعه
- V. جنگ در عصر حاضر
- VI. لزوم حیاتی صلح

فصل بیستم. خانواده ۴۰۲-۴۲۴

- I. انواع خانواده
- II. زناشویی
- III. خانواده در دوره تولید خوراک
- IV. خانواده در دوره تولید ماشینی
- V. مختصات خانواده جدید
- VI. نا استواری زناشویی در عصر حاضر
- VII. خانواده سالم
- VIII. آینده خانواده

فصل بیست و یکم. دین ۴۲۵-۴۴۱

- I. جادو
- II. آغاز دین
- III. دین‌های پیرامنه

خ

خ

- II. تبیین تکامل اجتماعی
- III. رهبری تکامل اجتماعی

واژه‌نامه ۵۳۹-۵۸۵

موضوع‌نامه ۵۸۷-۶۰۲

نام‌نامه ۶۰۳-۶۰۶

پیوست (جزوه‌ای رایگان در ۴۶ صفحه همراه کتاب)

- VI. عقب‌نشینی دین در عصر حاضر
- V. آینده دین

فصل بیست و دوم. روابط متقابل سازمان‌های

اجتماعی ۴۴۲-۴۵۵

- I. مفهوم روابط متقابل
- II. نتایج روابط متقابل
- III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر حاضر

## بخش هفتم. پویایی اجتماعی

فصل بیست و سوم. نوآوری اجتماعی ۴۵۹-۴۷۵

- I. بستگی نوآوری به فرهنگ
- II. بخش فرهنگی
- III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه
- IV. دور اجتماعی
- V. اهمیت نوآوری مادی

فصل بیست و چهارم. ناسازگاری اجتماعی ۴۷۶-۴۹۶

- I. پویایی فرهنگی
- II. جامعه پویا و جامعه ایستا
- III. ایست‌گرایی
- IV. سبب افتادگی فرهنگی
- V. بی‌سامانی اجتماعی

فصل بیست و پنجم. بازسازی جامعه ۴۹۷-۵۱۱

- I. لزوم بازسازی
- II. جنبش‌های اصلاحی
- III. جنبش‌های انقلابی
- IV. نظام‌های تاریخی

فصل بیست و ششم. تکامل اجتماعی ۵۱۲-۵۳۷

- I. نادرستی رأی هنکران تکامل اجتماعی

## توضیح

از زمانی که مفهوم و کلمه «جامعه‌شناسی» به وسیله استاد گرانمایه، آقای دکتر غلامحسین صدیقی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به قلم شیوای آقای دکتر یحیی مهدوی انتشار یافت، بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.

در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. برکت این پژوهش، در ۱۳۳۱ در آستانه دستاویز؛ رساله‌ای در باب دینامیس تاریخ و از آن پس مقالات جامعه‌شناختی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است، فراهم آمد.

در این گردآوری از تازه‌ترین اکتشافات علوم اجتماعی سود جسته و به کتاب‌های فراوان رجوع کرده‌ام. اما بسیاری از آمارها و پیکرها و مددک‌ها را مستقیماً از آثار آگ برن (W. F. Ogburn) و نیم کوف (M. F. Nimkoff) مخصوصاً *Sociology* که اولین چاپ آمریکایی آن به سال ۱۹۴۰ و نخستین چاپ انگلیسی آن در ۱۹۴۷ با عنوان *A Handbook of Sociology*

ز

خدایاد محبی و آقای داریوش شایگان که با کمیسیون همکاری داشتند، سپاسگزارم.

به اقتضای امانت، باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فرا گرفته‌ام:

آقای احمد آرام با همکاری آقای مهندس صفی اصفیا و آقای دکتر حسین گل کلاب و آقای دکتر غلامحسین مصاحب و آقای دکتر مصطفی مقربی: «بوم» در برابر *Habitat* و «بوم‌شناسی» در برابر *Ecology*.

آقای جلال آل احمد: «لایه اجتماعی» در برابر *Social stratum*.

آقای دکتر منوچهر امیری: «مادر سالاری» در برابر *Matriarchy*.

مرحوم ملک‌الشعراى بهار: «سبک» در برابر *Style*

و «آوازه‌گری» در برابر *Propaganda*.

آقای دکتر پرویز خانلری: «ایستا» در برابر *Static*.

آقای نجف دریابندری: «ارتباط توده‌گیر» در برابر

*Mass communication*

آقای دکتر شاپور داسخ و آقای دکتر جمشید بهنام: «تحرك»

در برابر *Mobility* و «فرزند ملاری» در برابر *Filocentrism*.

آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی: «احساس» در برابر

*Sensation* و «ادراک» در برابر *Perception* و «عاطفه» در

برابر *Emotion* و «غریزه» در برابر *Instinct* و «هوش» در

برابر *Intelligence*.

آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: «پیش‌داوری» در

و

انتشار یافت، و نیز از آثار چایلد (V. G. Childe) و مک‌ک آبی و (R. M. MacIver) و گورویچ (G. Gurvitch) و مور (W. E. Moore) و بکر (H. Becker) و بادنر (H. E. Barnes) و سوروکین (P. A. Sorokin) و دیگران گرفته‌ام.

از نام اصطلاحات فارسی نوی در این کتاب به کار رفته‌اند. برای آن که مفهوم هر یک از اصطلاحات نو درست روشن باشند، هر اصطلاحی به همراهی معادل انگلیسی آن ذکر شده است، و از این گذشته، همه اصطلاحات با ترتیبی الفبایی در پایان کتاب آمده و اصطلاحات مهم در «مقدمه» سوم مورد تعریف و تشریح قرار گرفته‌اند. بیشتر این اصطلاحات از فرهنگ فلسفه و علوم انسانی که در ظرف پانزده سال گذشته برای دانشگاه تهران فراهم کرده‌ام، نقل شده‌اند و بخشی از این واژه‌ها مورد بحث و تصویب کمیسیون اصطلاحات علمی، که به وسیله «مؤسسه تحقیق در ادبیات و زبان‌های ایرانی» وابسته به دانشکده ادبیات تهران تشکیل شد و مرکب از آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی و آقای بدیع‌الزمان فروزان‌فر و آقای سعید نفیسی و آقای ابراهیم پورداود و آقای دکتر محمد معین و آقای دکتر حسین نصر و آقای دکتر جعفر سجادی و ا. ح. آریان‌پور بود، واقع شده است.

بر ذمه دارم که از اعضای دانشمند «کمیسیون اصطلاحات علمی» و نیز از خانم دکتر سیمین رجالی و آقای عبدالله انوار و آقای دکتر احمد فرید و آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی و آقای دکتر شاپور داسخ و آقای دکتر احسان نراقی و آقای دکتر علی محمد کاردان و آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی و آقای دکتر مهدی محقق و آقای دکتر بهرام فره‌وشی و آقای دکتر محمد خوانساری و آقای دکتر منوچهر

س

برابر Prejudice و «رأی جویی» در برابر Polling-

آقای دکتر غلامحسین صدیقی: «جامعه‌شناسی» در برابر Sociology و «ساخت» در برابر Structure و «نهاد اجتماعی» در برابر Social institutin-

آقای دکتر محمود صناعتی: «پرخاشگری» در برابر Aggression-

آقای احسان طبری: «تاریک اندیشی» در برابر Obscu- rentism و «نوده» در برابر Mass و «دنباله دوی» در برابر Followism-

آقای دکتر حمید عنایت: «شهروند» در برابر Citizen-

مرحوم محمد علی فروغی: «جزخود» در برابر Non-ego-

مرحوم احمد کسروی: «آلمان» در برابر Ideal-

آقای دکتر صادق کیا: «خانواده ستاکی» در برابر Stem-

family-

آقای دکتر یحیی مهدوی: «تیین» در برابر Explanation

و «مجرد» در برابر Immaterial-

آقای سعید نفیسی: «گروه به خواست» در برابر Volun-

tary group و «گروه راست برخورد» در برابر Direct-

contact group-

آقای دکتر محسن هشترودی: «ماه‌واره» در برابر

Sputnik-

آقای ربیع مشفق همدانی: «گروه دومین» در برابر

Secondary group و «گروه نخستین» در برابر Primary

group-

مرحوم دکتر محمد باقر هوشیار: «جهان بینی» در برابر

Weltanschauung و «سائقه» در برابر Drive-

آقای دکتر محمود هومن: «شیدایی» در برابر Mania-

رواست که از آقای میرزاده اعتمادی و آقای هرمز وحید و

آقای علی اکبر تحویلدار و آقای فیروز شیروانلو و آقای مصطفی

اسلامیه که زحمت تهیه پیکرها و چاپ مطالب کتاب را برعهده

داشته‌اند، تشکر کنم.

بی گمان تذکرات خوانندگان فرهنگ پژوه موجب بهبود

نشرهای آینده این کتاب ناچیز خواهد شد.

باشد که برکنار از تصرفات زمانه و لغزش‌های چاپی، بسا

بهای اذنان در دست رس مردم قرار گیرد.

ا. ح. آریان پور

تهران، مرداد ۱۳۴۲

### توضیح نشر ششم

ششمین نشر زمینه جامعه‌شناسی که متضمن تجدید نظر اندکی در برخی از مفاهیم و اصطلاحات است، با نظارت صمیمانه آقای کریم امامی و آقای هرمز وحید صورت گرفته است. بدین وسیله از ایشان و نیز از آقای عباس کارآموزیان و آقای اصغر مهرپسور سیاست‌گذاری می‌کنم.

ا. ح. آریان پور

تهران، تیر ۱۳۵۲

## مقدمه اول

### شناخت

انسان که جزئی از هستی بی‌کران است، به ناگزیر وابسته سایر اجزای هستی است و با آنها ارتباط دائم دارد. اگر هستی بدون انسان را طبیعت بنامیم، می‌توانیم بگوییم که انسان و طبیعت نجانس دارند و همواره متقابلاً در یک دیگر نفوذ می‌کنند. در جریان زندگی هر انسان، روابط پیچیده فراوانی میان او و محیط (که شامل طبیعت و سایر انسان‌هاست) برقرار می‌شوند. این روابط که انسان را به طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهند، چون در او رگانیسم (بن) انکاس یا بند، ذهن (mind) نام می‌گیرند. او رگانیسم انسان در آغاز کار تنها قادر به فعالیت‌هایی ساده است. این فعالیت‌های ساده که همانا بازتاب‌های فطری (inborn reflexes) یا مسامجتاً کنش‌های خریزی‌اند، نسبت به دیگر گونی‌های زندگی فرد انسان، ثابت می‌نمایند. با این همه در جریان زمان‌دراز، به اقتضای محیط، کمابیش دیگر گونی می‌پذیرند. تصادم او رگانیسم و محیط به تخییر هر دو می‌انجامد؛ محیط با کار انسانی تغییر می‌کند، و انسان به تحریک محیط، تکامل می‌یابد و بازتاب‌های فطری را به صورت بازتاب‌های شرطی (conditioned)

reflexes) یا کنش‌های غیرشریزی در می‌آورد. آگاهی (consciousness) یا شناخت (cognition) نتیجه این کنش‌هاست.

الف. مراحل شناخت

آگاهی یا شناخت در مرحله دارد؛ مرحله شناخت حسی و مرحله شناخت منطقی.

در مرحله شناخت حسی تحریک‌های محیط از طریق حواس بر اورگانیزم تأثیر می‌گذارد؛ تحریک محیط نخست به صورتی مبهم در مغز انعکاس می‌یابد و احساس (sensation) نام می‌گیرد و سپس به صورتی مشخص در می‌آید و ادراک (perception) می‌گردد. انسان بر اثر ادراک، به وجوه یک نمود جزئی پی می‌برد. ادراک با قطع تحریک خارجی، از میان می‌رود، ولی اثر آن مرید نگسار یا تصویر ذهنی (mental image) می‌شود. نگاره‌های ذهنی اگر به اقتضای تحریک‌های بعدی محیط، به صورت اصل خود تجلی کنند، یادآوری (recollection) دست می‌دهد، و اگر با سیمایی دیگر گسور رخ نمایند، تخیل (imagination) پیش می‌آید.

اورگانیزم همواره در برابر ادراکات و نیز در برابر نگاره‌های ذهنی واکنش می‌کند و حالتی که در عرف روان‌شناسی عاطفه (emotion) نام دارد، به‌خود می‌گیرد.

در مرحله شناخت منطقی ادراک‌ها یا نگاره‌های ذهنی که نماینده صریح نمودهای جزئی جهان بیرونی هستند، به سبب برخورد با ادراکات یا نگاره‌های ذهنی پیشین، مقایسه و منجیده و رده‌بندی می‌شوند. پس عناصر خصوصی و استثنائی ادراک یا نگار به کنار می‌روند و عناصر اصلی و مهم آن تمرکز می‌یابند. در نتیجه، ادراک یا نگار جزئی و سطحی که متعلق به یک نمود معین و حاکمی از ظواهر آن نمود است، به یاری نگاره‌ها یا ادراک‌های پیشین، تعمیم می‌پذیرد، تحت نامی عام در می‌آید و ذات یا ماهیت آن نمود و

جریان‌های گوناگون شناخت مسئله‌ای غامض را درنوردد و به حل آن نائل آید، حال آن که در مواردی دیگر، از عهده چنین کاری برنماید. تاریخ علم و هنر در این زمینه نمونه‌های بسیار عرضه داشته است: تارتینی (Tartini)، آهنگ ساز ایتالیایی قرن هجدهم صورت نهائی آهنگ معروف خود، «سونات شیطان» را در خواب تنظیم کرد، و آرخی مدیس (Archimedes)، دانشمند یونانی سده سوم پیش از مسیح بختاً در گرمابه به کشف قانون علمی بزرگی توفیق یافت.

شناخت ناگهانی - خواه معلول سرعت عمل استثنائی باشد، خواه نتیجه غائی تکررات پیشین - به نظر کسانی که طبعی کرامت‌بین یا معجزه‌جو دارند، کاری خارق‌العاده است. این گونه مردم شناخت را دو گونه می‌دانند: یکی شناخت «عقلی»، دیگری شناخت «اشرافی» یا «شهودی». به گمان اینان، شناخت عقلی نتیجه احساس و ادراک و استنتاج است، و شناخت اشرافی یا شهودی شناختی دفعی و از عالم حس برکنار است و تنها بمدد عبادت یا ریاضت دست می‌دهد، غافل از آن که شناخت دفعی وجهی از شناخت تدریجی است، با این تفاوت که یا مراحل مقدّماتی آن به سرعت روی می‌دهند یا بین مقدمات و نتیجه نهائی آن فاصله می‌افتد.

پ. شناخت ادراکی و شناخت عاطفی

نکته‌ای که از لحاظ بحث کنونی ما اهمیت دارد، این است که هر شناختی دارای دو عنصر ادراکی و عاطفی است. شناخت چون معلول تصادم اورگانیزم و محیط است، به ناگزیر از هر دو نقشی برمی‌دارد: هم از نمودهای بیرونی خبر می‌دهد و هم نمودار حالانی درونی است. ادراک انعکاس واقعیت خارجی است و جمله از واکنش انسان در مقابل ادراک پدید می‌آید و نشانه زنده بودن و فعالیت او در اورگانیزم انسان است. عواطف می‌دانند که ذهن مفعل نیست، و روابط ذهنی انسانی از تصاویری سرده و

نظایر آن را نمایش می‌دهد. ادراک یا نگار ذهنی پس از طی این جریان، مفهوم (concept) نامیده می‌شود. از برخورد و گسترش مفهوم‌ها در وهله اول، حکم (judgement) و در وهله دوم، استنتاج (reasoning) فراهم می‌آید. حکم گویای روابط نسبتاً دور و ژرف واقعیت است، و استنتاج از جمع شدن حکم‌های متعدد و حصول حکمی وسیع‌تر به دست می‌آید (استقراء)؛ و این حکم وسیع‌تر به سبب شباهت‌هایی که به احکام سابق ذهن دارد، مشمول آن احکام می‌شود، و بدین وسیله دقت و صراحت یا روشنی بیشتری می‌یابد (قیاس). بنابراین استقراء (زمینان از نمودهای جزئی به مفهوم کلی) و قیاس (شامل کردن مفهوم کلی بر مصداق آن) در هر استنتاجی دخیل‌اند و از یکدیگر جدایی ندارند.

پس از استنتاج، اورگانیزم جهتی معین به خود می‌گیرد و به اصطلاح «اراده می‌کند»، و بر اثر آن، به فعالیت می‌پردازد. در این صورت می‌توان گفت که عمل آغاز و پایان شناخت است، و حیات ذهنی حد فاصل این دو است.

ب. شناخت تدریجی و شناخت ناگهانی

مرحله اول شناخت - شناخت حسی - معمولاً به مرحله دوم شناخت منطقی - می‌انجامد. ولی در زندگی روزانه در بسیاری موارد، بین مرحله اول و مرحله دوم شناخت فاصله می‌افتد، یا اساساً شناخت از مرحله اول در نمی‌گذرد. از این گذشته جریان‌های هر مرحله با شدت و سرعت یکسانی طی نمی‌شوند. ادراک گاهی به تندی و گاهی به کندگی دست می‌دهد. زمانی عاطفه شدت می‌گیرد و زمانی ادراک برعاطفه چیرگی می‌ورزد. جریان‌های شناخت گاهی به‌طور منظم و متوالی طی می‌شوند و گاهی در یکی از آن‌ها وقفه یا توقفی روی می‌دهد. ممکن است کسی پس از ادراک یک نمود، از استنتاج بازماند و دیرزمانی بعد ناگهان در خواب یا بیداری نتیجه‌گیری کند. بر همین شیوه ممکن است کسی در موردی به سرعت

ماشینی فراهم نمی‌آید. اورگانیزم در برابر هر ادراک، واکنشی می‌کند و با این واکنش، دستخوش عاطفه‌ای می‌شود.

عاطفه که بین رابطه جدیدی بین اورگانیزم و محیط است، وابسته ادراک است. ادراک یعنی انعکاس تحریک خارجی پیوسته با عاطفه یعنی واکنش اورگانیزم در مقابل تحریک خارجی همراه است؛ آنچه ادراک می‌شود، الزاماً در اورگانیزم تغییری پدید می‌آورد و به عاطفه می‌انجامد. عاطفه‌ای که بر ما دست می‌یابد، ضرورتاً با ادراکی همراه است. پس شناخت، در هر حال هم ادراکی است، و هم عاطفی، تنها نسبت این دو در موارد متفاوت، فرق می‌کند. گاهی عاطفه بر ادراک غالب می‌آید، و گاهی برعکس. عاطفه صد درصد «عین» وجود ندارد، زیرا عاطفه‌ای که برکنار از عامل ادراکی باشد، قابل دریافت نیست. ادراک کاملاً «خالص» یا «خارجی» نیز هرگز میسر نمی‌شود، زیرا ادراک هنگامی رخ می‌نماید که محرکی خارجی با اورگانیزم برخورد کند و بر آن تأثیر گذارد و از آن متأثر شود.

بر روی هم، شناخت حسی به مراتب بیش از شناخت منطقی با عواطف آمیخته است. زیرا انسان در میان نمودهای محسوس جزئی محاط است و با آن‌ها بستگی دائم دارد، و از این‌رو ادراکاتی که از نمودهای محسوس جزئی برمی‌گیرد، برای او پرمعنی و با ارزش و ملازم عواطف‌اند، حال آن که مفاهیم انتزاعی کلی به دشواری می‌توانند موضوع عواطف او قرار بگیرند.

ت. ملاک شناخت: حقیقت

چون شناخت ناشی از برخورد انسان و محیط است، چگونگی شناخت هرکس در هر موردی بسته به چگونگی برخورد او با محیط است. در این صورت هرکس به تناسب آزمایش‌های زندگی خود یعنی برخوردهایی که با محیط می‌کند، به درجه‌ای از شناخت نایل می‌آید. شناخت یکی به درجه‌ای می‌رسد که عرفاً



آن را «صحيح» می خوانند، و شناخت دیگری به درجه ای می رسد که به صفت «سقیم» متصف می شود. همچنین چه بسا که شناخت کسی نسبت به يك امر «درست تر» از شناخت دیگری است نسبت به همان امر.

از کلمات «صحيح» و «سقیم» و «درست تر» برمی آید که شناخت را می توان سنجید، برای سنجش شناخت از دیرگاه میزان یا ملاکی به کار برده اند. این ملاک کسه حقیقت (truth) نام گرفته است، تطابق شناخت است با هستی یا واقعیت (reality). شناختی که موافق نظام هستی باشد، در خور صفت «حقیقی» است، و معرفتی که از واقعیت به دور باشد، شناخت «سقیم» یا دور از حقیقت است. بنابراین حقیقت یکی از صفات یا کیفیات شناخت است.

می دانیم که تمام هستی در تغییر و تکاپوی دایم است. انسان که شناسنده واقعیت است، همواره در تحول است، و محیط کسه موضوع شناخت انسان است، هر لحظه دگرگون می شود. چون فاعل شناخت (انسان) موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییرند، رابطه آن دو که شناخت باشد، بر یک حال نمی ماند؛ و در نتیجه، حقیقت که صفت شناخت است، نمی تواند کیفیتی ثابت و معین باشد. همچنان که هستی جاودانه در کار دگرگونی است، حقیقت ها نیز دگرگون می شوند، در مورد هر نمود واحد، آنچه دیروز حقیقت بود، امروز جای خود را به حقیقتی دیگر می دهد، و آنچه امروز حقیقت است، فردا مبدل به حقیقتی بزرگتر خواهد شد. پس حقیقت همواره با پویایی (دینامیسم) درنگناپذیر واقعیت پیوسته در جریان آفرینش است، و این آفرینش البته در زمان واقع می شود. زمان دو وجه دارد: گذشته و آینده، و ما که همواره در مقطع این دو قرار داریم، نقطه جدایی گذشته و آینده را اکنون می خوانیم، و می کوشیم تا در زمان حاصل، به بسیاری حقایق گذشته، حقایق آینده را پیش بینی کنیم و پیش از گام برداشتن، راه خود را بینیم و هموار سازیم. در این صورت، حقیقت زمان

دارد. حقیقت بی زمان پوچ و موهوم است. حقیقت انعکاس هستی پویا و جریانی تکاملی است.

ث. انواع شناخت

شناخت منظم در تاریخ انسان سه دو صورت اصلی نمایان شده است: شناخت علمی و شناخت هنری. این دو شناخت به شناختی دیگر - شناخت فلسفی - می انجامند.

۱. شناخت علمی: هر کس در زندگی خود به مدد حواس، بسا محیط روبه روی می شود و با ادراکات پراکنده ای که از نمودهای پیرامون خود می گیرد، مرحله اول شناخت را طی می کند و تا اندازه ای به شناسایی هستی نائل می آید. چنین شناختی که وسیله لازم حیات عملی است، ساده و سطحی و جزئی است و جنبه عاطفی نیرومندی دارد. ولی انسان می تواند بسا طی مرحله دوم شناخت، ادراکات خود را به صورت مفهوم درآورد و شناخت خود را عمق و وسعت بخشد و به واقعیت نزدیک تر کند. چنین شناختی که سخت مقرون به واقعیت است، علم (science) خوانده می شود. هدف علم مانند هدف سایر فعالیت های انسانی، قلبه بر واقعیت و تسهیل زندگی انسان است. علم یعنی شناخت قوانین واقعیت، انسان را قادر به پیش بینی و تنظیم نقشه می کند و برواقعیت چیره می گرداند. چون شناختن واقعیت فقط با تجربه یعنی مداخله در واقعیت میسر می شود، همه علوم - علوم ریاضی و فیزیکی و زیستی و اجتماعی - مبتنی بر تجربه دقیق اند. در این صورت، می توان گفت که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه.

در این شک نیست که تجربه علمی نیازمند تبیین (explanation) است، و بدین سبب، طرز تفکر یا فلسفه عالمان نیز در تجارب آسان دخالت می ورزد. بنابراین، باید بگوییم که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه.

می دانیم که شناخت انسانی در هر مورد دو وجه جدایی ناپذیر دارد: وجه ادراکی و وجه عاطفی. وجه ادراکی خبر از محیط می دهد، و وجه عاطفی نمایشگر حالات درونی اورگانیزم است. شناخت علمی به ناگزیر شامل هر دو وجه است؛ ادراک محض نیست، بلکه جنبه عاطفی نیز دارد. با این وصف، شناخت علمی چون از شناخت حسی دور و بر مفاهیم انتزاعی استوار است، از لحاظ عاطفی قوی نیست. عالم می کوشد تا آنجا که می تواند، محیط را بر کنار از کیفیات درونی اورگانیزم بسنجد و بشناسد. به عبارتی دیگر، علم جنبه کمی واقعیت را مورد تأکید قرار می دهد. بنابراین می توان در تعریف علم چنین گفت: شناخت واقعیت از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کمیّت.

میان وجه ادراکی و وجه عاطفی شناخت نسبتی برقرار است، و این نسبت در مورد همه علوم یکسان نیست، چنان که جنبه ادراکی علوم ریاضی از دیگر علوم بیشتر است. ولی هیچ علمی نیست که سراسر بر کنار از جنبه عاطفی یعنی مستقل از حالات اورگانیزم باشد. حتی علوم ریاضی که «ادراکی ترین» یا انتزاعی ترین علم ها به شمار می روند، فعالیت های انسانی هستند و البته به حیات درونی یا عاطفی ما نیز بستگی دارند.

علم مانند هر شناخت دیگر در جریان زمان، به تناسب نیازمندی های انسان دگرگون می شود و بر اثر افزایش تجارب تسلط های پیوسته دقت و وسعت بیشتری می یابد. پس علم نسبی شناخت نسبی یا متغیر است. اما شناسایی علمی در عمل برواقعیت منطبق می شود. پس در عین نسبی بودن، حقیقی و معتبر و مطلق است. به بیان دیگر، علم تا آن درجه که در عمل با واقعیت تطبیق می کند، مطلق است.

علم و عمل لازم و ملزوم اند. مقتضیات عملی متغیر حیات همواره انسان را به شناخت های جدید می کشاند، و شناخت های جدید سبب دگرگونی مقتضیات عملی می شوند.

۲. شناخت هنری: چنان که در بیان علم ذکر شد، اگر برای دریافت واقعیت با به مرحله شناخت منطقی گذاریم و به لفظ دیگر، بر جنبه ادراکی شناخت تأکید ورزیم، به شناخت علمی دست می یابیم و با کمیّت سروکار پیدا می کنیم. حال اگر در مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی درنگ کنیم و جنبه عاطفی شناخت را مورد تأکید قرار دهیم، به شناخت هنری می رسیم. همچنان که دانشمندان با تکیه بر مفاهیم کلی انتزاعی، واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات اورگانیزم انتزاع می کنند و به زبانی کمی باز می گویند، هنرمند، با تکیه بر مفاهیم جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه ای از واقعیت بیرونی تجربه می کند و به زبان کیفی گزارش می دهد. بنابراین، در کار هنری نظام واقعیت درونی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است، و برعکس آن، در کار علمی واقعیت بیرونی بیش از واقعیت درونی مورد تأکید قرار می گیرد.

با این وصف، هنرمند مانند دانشمند، جوای شناخت منطبق بر واقعیت است، و همچنان هدفی جز تسخیر واقعیت ندارد. شناخت هنری مانند شناخت علمی مستلزم تجربه است، و تجارب هنرمند نیز از زمینه فلسفی او رنگ می گیرند. در نتیجه می توان هنر را چنین تعریف کرد: نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه، به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کیفیّت.

نسبت عاطفه به ادراک در همه هنرها یکسان نیست، چنان که جنبه عاطفی موسیقی از سایر هنرها بیشتر است. اما بی گمان هیچ هنری نیست که یکسره از واقعیت بیرونی بیگانه باشد، و نه علمی هست که از واقعیت درونی هیچ خبری ندهد. حتی موسیقی که «عاطفی ترین» هنرهاست، خود نسبت به اورگانیزم عاملی بیرونی است و ناچار به واقعیت بخارجی بستگی دارد. هنر صد در صد عینی یا درونی (subjective) - اگر اساساً یافت شود - فرمولی است از فعالیت بدنی که در اندرون اورگانیزم روی می دهد و

هرگز بر ما معلوم نمی‌شود. علم صد در صد خالص یا بیرونی (objective) هم - اگر اصلاً ممکن باشد - معادله‌ای است از حرکتی منشئت که به هیچ‌روی نمی‌تواند موردگرایش مآثر بگیرد. هنر مانند علم، مسوافتی مقتضیات زندگی انسان، تحول می‌پذیرد و در هر زمانی شناخت جدیدی به دست می‌دهد. این شناخت جدید نیز به نوبه خود مقتضیات عملی جدیدی را ایجاد می‌کند و به تغییر زندگی اجتماعی می‌انجامد. هنرمند و دانشمند، هر دو، واقعیت را تغییر می‌دهند. دانشمند در پرتو واقعیت درونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند، هنرمند در سایه واقعیت بیرونی، واقعیت درونی را می‌شناسد. هر دو کاشف حقیقت‌اند؛ یکی حقیقت علمی را می‌جوید، دیگری حقیقت هنری یا زیبایی را خواستار است. انسان در عمل با دگرگون کردن محیط، آن را می‌شناسد، و بر اثر شناسایی آن، خود دگرگون می‌شود. چون دگرگون شد، با نظری نو به پیشیاز محیط می‌رود و در آن دگرگونی‌های جدیدی پدید می‌آورد و به شناخت‌های جدیدی نایل می‌آید، و بار دیگر خود دگرگون می‌شود. دانشمند به کشف چگونگی دگرگونی‌های جدیدی که بر اثر عمل انسانی در واقعیت‌ها پدیدار می‌شوند، همت می‌گمارد؛ و هنرمند به شناسایی امیدها و آرزوها یا امکانات تازه‌ای که دگرگونی‌های جدید در انسان برمی‌انگیزند، می‌پردازد. دانشمند با شناختن واقعیت بالفعل موجود - آنچه هست - انسان‌ها را برای برخورد با حوادث فردا آماده می‌کند. هنرمند با شناختن واقعیت بالقوه - آنچه باید باشد - مسیر فعالیت‌های امروز انسان‌ها و راه برآوردن اسکانات و انتظارات انسانی را پیش‌بینی و تعیین می‌کند.

انسان بر اختلاف سایر جانوران، در طی زندگی عملی، واقعیت را تغییر می‌دهد، و با تغییر واقعیت، آن را می‌شناسد، و با شناسایی قوانین آن، راه غلبه بر آن را می‌یابد و از جبر قهار طبیعی می‌دهد. پس کار انسانی که مایه شناخت است، وسیله کسب

حریت است. کار علمی انسان‌ها بر جبر بیرونی مسلط می‌گرداند، و کار هنری او را با ضرورت درونی همساز و در نتیجه بر آن چیر می‌کند. در این صورت، علم بیان آزادی انسان است در دنیای ادراکات، و هنر نغمه حریت انسان است در جهان عواطف. هنر در عالم نظر، شخصیت فاعل شناسایی (انسان) را از قوام یا نظامی فاعل برخوردار می‌کند، و در عالم عمل، موضوع شناسایی (واقعیت خارجی) را سازمان یا نظم می‌بخشد. علم در عالم نظر، شخصیت فاعل عمل (انسان) را تحت نظامی ادراکسی در می‌آورد و در عالم عمل، سازمانی ادراکی بر موضوع عمل (واقعیت خارجی) تحمیل می‌کند. همنوایی یا همزیستی علم و هنر از این جاست که فاعل عمل همان فاعل شناسایی است، و موضوع عمل همانا موضوع شناسایی. همین همنوایی یا همزیستی علم و هنر است که به فلسفه امکان وجود می‌دهد.

۳. شناخت فلسفی: همه ما در جریان زندگی بر اثر مجموع ادراکات و عواطفی که می‌یابیم، دارای پیشی کلی که شامل همه شناخت‌های ماست، می‌شویم. این پیشی کلی یا جهان‌بینی (Weltanschauung) را می‌توان فلسفه خواند. واژه «فلسفه» تحریفی است از کلمه یونانی فیلسوفی یا (philosophia) به معنی «دانش دوستی». ولی در تاریخ علم، این کلمه را در معنای مجموع معارف یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه یا یک دوره به کار برده‌اند.

هر انسانی - چه بخواهد، چه نخواهد - برای خود جهان - بینی یا فلسفه‌ای دارد؛ و چگونگی فلسفه او بسته به چگونگی شناخت‌های او یا بر روی هم بسته به مقتضیات زندگی اوست. چون هر گونه شناختی کمابیش از واقعیت نبر می‌دهد، فلسفه هر کس تا اندازه‌ای حقیقی یا درست است. با این همه، معمولاً درست‌ترین فلسفه‌ها از آن فیلسوفان‌اند. در تاریخ انسان‌شناسی که آگاهی‌های خود را به دقت سنجیده‌اند و جهان‌بینی خویش را بر شناخت‌های

بسیار درست استوار کرده‌اند، فیلسوف نام گرفته‌اند. کار فیلسوفان همواره تنظیم و تعمیم آگاهی‌های علمی و هنری موجود بوده است؛ با این تفاوت که در روزگارن پیشین، فلسفه نه تنها به تعمیم یافته‌های علوم و هنرها می‌پرداخت، بلکه عملاً وظیفه علوم و هنرها را عهده‌دار بود. فیلسوف هم در رشته‌های متفاوت علم و هنر کار می‌کرد و هم نتایج تحقیقات خود را تعمیم می‌داد و فلسفه می‌ساخت. اما پس از عصر رنسانس اروپا که دامنه شناخت گسترده شد و تخصص علمی پیش آمد، رفته رفته علوم استقلال یافتند، و از آن پس تنها وظیفه تعمیم علوم و هنرها برای فیلسوف به جا ماند، چنان که امروز بر خلاف پیش، فلسفه نه جامع علوم و نه علم‌العلوم یا فوق علوم است. شناخت فلسفی کنونی آن شناختی است که از آمیختن و عمسومیت دادن آگاهی‌های علمی و هنری زمان ما به دست می‌آید و برای دریافت طبیعت و مقام و مسیر جامعه انسانی ضرورت دارد.

به طوری که می‌دانیم؛ هیچ فردی نیست که فلسفه‌ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسئله این نیست که آیا دارای فلسفه‌ای باشیم یا نباشیم؛ مسئله این است که تا چه پایه می‌توانیم فلسفه خود را درست بدانیم و بدان تکیه کنیم. فلسفه مطلوب فلسفه‌ای است که از آخرین اکتشافات علوم و هنرهای زمان ما ناشی شده باشد. فیلسوف این عصر کاری ندارد جز این که به یاری علوم و هنرهای گوناگون، پیشی کلی درستی فراهم آورد و مردم را به تصحیح جهان‌بینی‌های خود برانگیزد و بدین وسیله موجب بهبود زندگی اجتماعی شود.

شناخت فلسفی چون جامعیت دارد، هم واقعیت درونی و هم واقعیت بیرونی را در برمی‌گیرد. به لفظ دیگر، هم متضمن شناسایی علمی است و هم شامل شناسایی هنری. وجوه کمی و کیفی واقعیت که در علم و هنر از یک دیگر جدا می‌شوند، در فلسفه وحدت می‌یابند. شناخت‌های نمودهای واقعیت - فرد، جامعه، طبیعت - که به نیروی علم و هنر فراهم می‌آیند، منشئت و نسبتاً کم دامنه

هستند. چون این شناخت‌ها به کمک تحلیل منطقی، مرتبط و منظم شوند و تعمیم یابند، شناخت فلسفی دست می‌دهد.

شناخت فلسفی در زندگی انسان اهمیت فراوان دارد. زیرا از یک سو، راهنمای عمل انسانی است و از سوی دیگر، علم و هنر را رهبری می‌کند. هر کس موافق فلسفه خود، راه و رسم حیات خود را برمی‌گزیند و به فعالیت می‌پردازد، و هر هنرمند و دانشمندی به تناسب شناسایی فلسفی خود، به جهان می‌نگرد و کائنات را تبیین می‌کند. پس شناسایی فلسفی همچون روشی است که هم مسیر زندگی فرد معارف را تعیین می‌کند و هم هنرمند و دانشمند را در جست‌وجوی مجهولات و برکردن قیاسل معلومات مدد می‌دهد.

فلسفه در همان حال که خود زاده شناخت‌های علمی و هنری است، علم و هنرها را به پیش می‌راند. همچنان که علوم و هنرها به پیش می‌روند و به اکتشافات جدیدی نائل می‌آیند، تعمیم‌های جدیدی لزوم می‌یابند و فلسفه‌های نوی فراهم می‌شوند، و فلسفه‌های جدید همچنان که قوام می‌گیرند، علوم و هنرها را به حوزه‌های ناشناخت تازه‌ای می‌کشاند و موجب اکتشافات نسبی می‌شوند. پس، هر چه فلسفه خصوصی دانشمند یا هنرمند حقیقی‌تر باشد، شناخت علمی یا هنری او ژرف‌تر و بارورتر خواهد بود.

### ج. پیوندهای فلسفه و علم و هنر

فلسفه محصول علم و هنر است. علم شناختی است مبتنی بر مفاهیم کلی و دارای جنبه ادراکی قوی، هنر شناختی است مبتنی بر نگاره‌های جزئی و دارای جنبه عاطفی قوی. هنر برخلاف علم، واقعیت درونی را بیش از واقعیت بیرونی مورد توجه قرار می‌دهد، هنر مؤید علم است؛ زیرا شناخت عاطفی جدید، محرک شناخت ادراکی جدید است. علم پیشینان هنر است؛ زیرا شناخت علمی جدید، عواطف تازه‌ای به بار می‌آورد. این دو به یک دیگر پیوسته‌اند و با هم پیش می‌روند؛ زیرا هر دو به منظور نهائی واحدی، در آغوش جامعه پرورده می‌شوند.



شناخت‌ها گاه با يك ديگر گرد می‌آیند. مثنوی جلال‌الدین بلخی و کمدی الهی دانته شامل عناصری از علم و فلسفه‌اند، و داستان جنگ و صلح تالس توی و خوشه‌های خشم استین‌بک (Steinbeck) جامعه‌شناسی محسوب می‌شوند. ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و مورخ و فیلسوف است. لئوناردو داوینچی نگارگر و پیکرتراش و معمار و مهندس و کالبدشناس و ریاضی‌دان است. یرروی هم در عصر او - عصر رنسانس اروپا - هنر از تخیل علمی سرشار است. در اعصار بعد نیز وضع کمابیش بر همین منوال است.

دانشمند و هنرمند، هر دو در جامعه به سر می‌برند و موافق مقتضیات آن، جهت‌یابی می‌کنند؛ نیازهای زمان خود را درمی‌یابند و سپس هر يك در حوزه خود، درصدد کشف وسیله رفع آن نیازمندی‌ها برمی‌آیند.

دانشمند و هنرمند، هر دو بر میراث فرهنگی جامعه خود و احیاناً جامعه‌های دیگر تکیه دارند. این میراث شامل سنن علمی و هنری و فلسفی و دینی و فنی و جز این‌هاست. هر دو می‌کوشند که به مدد این میراث، راهی به‌منظور خود بگشایند.

همه عناصر سنن در اختیار دانشمند و هنرمندند. ولی هر يك به بعضی از آن عناصر حاجت و نظر دارند. مثلاً دانشمند می‌تواند بر عناصر دینی و هنری سنن تأکید نوزد، و هنرمند قادر است که عناصر علمی سنن را مورد تأکید قرار نهد. بز روی هم، بیشتر عناصری که مورد نظر هنرمند قرار می‌گیرند، مربوط به زندگی عمومی هستند، ولی دانشمند بر عناصر تخصصی تکیه می‌کند.

بر اثر برخوردی که دانشمند و هنرمند با میراث فرهنگی می‌یابند، گشایشی دست می‌دهد، راهی برای حصول مقصود آنان پیدا می‌شود؛ اندیشه‌ای در ذهن آنان طلوع می‌کند. با آن که کار دانشمند از لحاظ کلی به کار هنرمند می‌ماند، اندیشه هر يك در قالب‌هایی خاص می‌ریزد. دانشمند در قالب مفهوم می‌اندیشد، و هنرمند به وساطت نگار یا تصویر ذهنی فکری می‌کند.

و این مهم‌ترین تفاوت آندو به‌شمار می‌رود. این تفاوت به تفاوت های دیگری منجر می‌شود. مفهوم، اندیشه‌ای فشرده است مشتمل بر وجوه مشترک افراد يك نمود، و از این رو کلی است. تصویر اندیشه‌ای ساده است مشتمل بر يك فرد معین، و از این رو جزئی است. مفهوم انتزاعی و خشک است و تصویر حسی و عاطفی است. مفهوم همواره کلی است و شامل افراد جزئی. تصویر همیشه جزئی است و ماباه و زمینه مفهوم کلی....

هنرمند و دانشمند، هر دو برای بیان اندیشه خود - تصویر جزئی و مفهوم کلی - از شیوه‌ها و وسایل صوری‌ای که در اختیار آنان هستند، سود می‌جویند. از میان شیوه‌ها و وسایل پیشین جامعه خود، برخی را مناسب می‌یابند و موافق منظور خود، آن‌ها را دگرگون می‌کنند و به این ترتیب، شیوه‌ها و وسایل تازه‌ای بر مواردی گزینشگان می‌افزایند.

دانشمند و هنرمند می‌کوشند تا با شیوه‌ها و وسایلی که فراهم می‌آورند، اندیشه خود را بارزترین و رساترین صورت‌نمایش دهند. دانشمند بزرگ طوری مفهوم کلی خود را طرح می‌کند که شامل همه موارد جزئی شود، و هنرمند بزرگ تصویر جزئی خود را چنان می‌پرورد که نماینده تام و تمام همه امثال آن باشد.

شناخت دانشمند شناخت منطقی است. از این رو بیان او هم منطقی است - انتزاعی است، تبیینی است. شناخت هنرمند شناختی حسی است. از این رو بیان او هم حسی است - مردم‌پسند است، تشریحی است.

این هر سه دسته از آن‌جا که به جلوه‌های واقعییتی یگانه‌ناظرند، با يك ديگر ارتباط دارند، و از آن‌جا که علم هستند، با متودولوژی (methodology) کمابیش یکسانی هستی را می‌کلوند. واژه متودولوژی که مفهوم لغوی آن روش شناسی است، به دو معنی به‌کار می‌رود:

اول، بررسی روش (method) های تحقیق علمی، دوم، مجموع روش‌های هر علم.

متودولوژی در معنی اول، وسیله‌ای است که محقق را از گمراهی و کج‌اندیشی باز می‌دارد و او را در رسیدن به حقیقت، یاری می‌کند. از این رو متودولوژی شاخه‌ای از منطقی یعنی فن درست‌اندیشیدن محسوب می‌شود. متودولوژی در معنی دوم شامل تعدادی روش است.

مجموع فعالیت‌هایی که رسیدن به مقصدی را برسر می‌گرداند، روش نامی گیرد. در این صورت روش علمی مجموع فعالیت‌هایی است که محقق را به علم یعنی قوانین و اقلیت رهبری می‌کند. روش‌های علمی مانند خود علوم متعددند، و هر روشی تا اندازه‌ای به کشف قوانین علمی مدد می‌دهد. محقق در هر موردی مناسب‌ترین روش را برمی‌گزیند. مناسب‌ترین روش آن است که دقیق‌تر از روش‌های دیگر، قوانین و اقلیت را عرضه می‌دارد. با این همه، تمام روش‌های علمی از يك جهت به يك ديگر می‌مانند: همه بر تجربه استوارند. تجربه آغاز و انجام کار علمی و زمینه روش‌های علمی است.

چون زمینه هر تجربه‌ای يك سلسله اعمال و احکام ذهنی است، افکار یا به‌لفظ دیگر، فلسفه محقق نیز در کار اومرور است. به این معنی که محقق با فلسفه شخصی خود به موادی که از تجربه می‌گیرد، نظام و شکل و معنی می‌دهد. کار محقق وقتی نتیجه بخش خواهد بود که نه تنها به تجربه‌هایی وسیع دست زند، بلکه افکار یا فلسفه خصوصی او نیز صحیح یعنی مبتنی بر اصول علمی باشد. روش

## مقدمه دوم

## روش‌های شناخت

علوم به تناسب گونه‌گونی نمودهای هستی، به دسته‌هایی تقسیم شده‌اند. اگر علوم ریاضی را زمینه یا بنیاد علوم دیگر بشماریم، طبقه‌بندی علوم چنین خواهد شد:

الف. علوم فیزیکی (physical sciences) یا علوم مساده بی‌جان. از این جمله‌اند فیزیک شناسی و شیمی شناسی و زمین‌شناسی و اخترشناسی.

ب. علوم زیستی (biological sciences) یا علوم مساده جان‌دار. از این جمله‌اند زیست‌شناسی و فن‌کارشناسی (فیزیولوژی) و گیاه‌شناسی و جانورشناسی.

پ. علوم اجتماعی (social sciences) یا علوم انسانی. از این جمله‌اند تاریخ‌شناسی و اقتصاد شناسی و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی.

دسته اول در پی قوانین حرکات گوناگون ماده بی‌جان است، دسته دوم جوای قوانین حرکات متووع ماده جان‌دار است، و دسته سوم قوانین حرکات بخشی از ماده جان‌دار را که انسان نام دارد و همواره به صورت اجتماعی زیست می‌کند، می‌جوید.

درست از آن محقق است که بر تجربه‌های وسیع و فلسفه‌های علمی دست داشته باشد.

الف. مراحل تحقیق علمی

روش‌های علمی متضمن اعمال یا مراحل متعددی هستند. بر روی هم می‌توان مراحل را که محقق از آغاز کار تا کشف واقعیت می‌پیماید، چنین دانست:

۱. تشخیص مسئله.

۲. تجربه ابتدائی.

۳. طرح گمانه یا فرضیه.

۴. تجربه وسیع برای واری گمانه.

۵. کشف قانون.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه.

۱. تشخیص مسئله: محقق در آغاز کار با مسئله‌ای مواجه می‌شود و حدود آن را تعیین می‌کند.

۲. تجربه ابتدائی: محقق برای حل مسئله، دست به تجربه (experience) می‌زند یا به مطالعه تجربه‌هایی که از دیگران برای ارماتده‌اند، می‌پردازد. تجربه مجموعه مداخلات انسان است در واقعیت.

۳. طرح گمانه یا فرضیه: بر اثر مطالعه یا تجربه‌های مقدماتی، نمودهایی مورد توجه محقق قرار می‌گیرند. ولی این نمودها با یک دیگر ارتباطی ندارند، و راه حل مسئله را به دست نمی‌دهند. از این رو محقق به نیروی خیال سنجیده خود، به‌طور موقت آن‌ها را به یک دیگر می‌پیوند و به آن‌ها نظام می‌بخشد. در نتیجه، راه حلی موقت به دست می‌آید. این راه‌حل یا تبیین موقت مسئله گمانه یا فرضیه (hypothesis) خوانده می‌شود.

لفظ دیگر، آمار می‌گیرد. آمارگیری وقتی لزوم می‌یابد که نتوان نمودها را به حد کفایت تجزیه کرد و در شرایط متفاوت مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، محقق دعواردی که بتواند نمودی را با وسایل دیگر کشف کند، به آمارگیری متوسل نمی‌شود. مثلاً سابقاً که علم نجوم پیشرفت کافی نکرده بود، برای پیش‌بینی خسوف و کسوف، ناگزیر از گرفتن آمار خسوف و کسوف و نگاهداری جدول‌های مخصوصی بودند. ولی امروزه که قوانین خسوف و کسوف به دست آمده‌اند، دیگر کسی به گرفتن آمار خسوف و کسوف نمی‌پردازد.

مقایسه بر این نهادن نمودهاست. مقایسه وابسته تجربه‌است. تجربه نمودها منایرت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را معلوم می‌کند و مقایسه را میسر می‌گرداند. مقایسه همچنان که نتیجه تجربه است، به نوبه خود منجر به تجربه‌های جدید و دقیق‌تری می‌شود. شباهت یا منایرت نمودها درجاتی دارد. اگر شباهت نمودها زیاد باشد، تعمیم نمودها و طبقه‌بندی آن‌ها امکان می‌یابد.

طبقه‌بندی مبتنی بر تعریف و مقایسه و متضمن تقسیم نمودهاست به دسته‌های متفاوت، به‌طوری که نمودهای هر دسته با یک دیگر مشابه و از نمودهای سایر دسته‌ها متفاویر باشند. طبقه‌بندی وقتی میسر می‌شود که نمودها سخت به یک دیگر بمانند، و بتوان آن‌ها را افراد یک طبقه یا یک مورد کلی شمرد.

۵. کشف قانون: آخرین مرحله شناخت علمی کشف قانون (law) است. اگر گمانه با تجربه تأیید شود به‌صورت قانون علمی درمی‌آید. قانون علمی بیان روابط و وجوه کلی واقعیت است و آزمایش‌های گذشته را به‌صورتی فشرده عرضه می‌دارد و در نتیجه، انسان را در پیش‌بینی حوادث آینده و کشف قوانین دیگر واقعیت رهبری می‌کند.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه: نظریه یا نگرش (theory) از تعمیم

۴. تجربه وسیع برای واری گمانه: گمانه‌ای که تجربه در پی نداشته باشد، پوچ و بی ارزش است؛ همچنان که تجربه بدون گمانه فاقد ارتباط و معنی و نتیجه است. از این رو محقق که در ابتدا برای هدایت تجارب خود، از خیال سود می‌جوید، در این مرحله به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را با تجربه‌های وسیعی مورد سنجش قرار می‌دهد.

تجربه شامل فعالیت‌های گوناگونی مانند مشاهده، آزمایش، تجربه، ترکیب، اندازه‌گیری، تعریف، آمارگیری، مقایسه و طبقه‌بندی است.

مشاهده (observation) ادراک دقیق نمودهاست با حواس و ابزارهای علمی. مشاهده یا فعال است یا منفعل. مشاهده منفعل یا ساده معاینه نمودهاست در شرایط وجودی آن‌ها با حداقل مداخله.

مشاهده فعال یا مشاهده آزمایشی معاینه نمودهاست در شرایطی مصنوعی که به‌وسیله محقق فراهم می‌آیند. در هر علمی برای مشاهده فعال، شیوه‌های مخصوص وجود دارند.

آزمایش (experimentation) نوعی تجربه است که با دقت تمام صورت می‌گیرد تا دقیق نمودها را آشکار گرداند.

تجزیه تحویل یک نمود است به عناصر سازنده آن.

ترکیب ساختن یک نمود است از عناصر آن.

اندازه‌گیری تعیین درجه تغییر نمودهاست. برخی از دانشمندان شیوه‌هایی برای سنجش و ثبت تغییرات نمودها ابتکار کرده‌اند. از این قبیل اند قرن سیس بی‌کن و استوارت میل.

تعریف جمیع آوردن مشخصات اساسی یک نمود است در یک جمله به‌طوری که آن جمله شامل تمام افراد مورد تعریف باشد و از شمول بر افراد دیگر ممانعت کند.

آمارگیری صورت‌دقیق شمارش متعارف و متدنه طبقه‌بندی است. محقق از مشاهده عده زیادی نمود و ثبت موارد مثبت و منفی و تنوع نتایج و استثناها، روابطی میان نمودها برقرار می‌کند و به

چند قانون علمی حاصل می‌شود. اگر بتوان چند قانون علمی را به یکدیگر مربوط کرد و تعمیم داد، نگرش فراهم می‌شود و عده زیادی از نمودهای متفاوت را تبیین می‌کند. هر نگرش در میان نمودهای گوناگون هستی نظمی برقرار می‌کند، در کثرت وحدت می‌یابد، و راه علم و عمل را روشن می‌گرداند. علم‌اگر فائده نگرش باشد، چیزی جز گزارش‌هایی از نمودهای نامرتبط یا مجزا نخواهد بود و ارزش نظری و عملی قابل نخواهد داشت.

ب. روش‌های خاص علوم اجتماعی

اشاره شد که تحقیق علمی مشتمل است بر شش مرحله یا فعالیت - تشخیص مسئله، تجربه مقدماتی، گمانه سازی، تجربه وسیع، کشف قانون و وضع نگرش. همه علم‌ها در این شش مرحله یا فعالیت شریک‌اند. ولی روش‌های آن‌ها مخصوصاً در مرحله تجربه کاملاً یکسان نیستند. بر روی هم تجربه در علوم گوناگون به دو صورت درمی‌آید: برخی از علوم مانند فیزیک‌شناسی و شیمی‌شناسی سخت بر آزمایش تکیه می‌کنند، و بعضی مانند زمین‌شناسی و تاریخ‌شناسی مشاهده را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین در مرحله تجربه، دو گونه روش به وجود می‌آیند: روش‌های آزمایشی (experimental methods) و روش‌های مشاهده‌ای (observational methods).

۱. روش‌های آزمایشی: این روش‌ها اساساً به علوم فیزیکی و زیستی تعلق دارند و از این رو از بحث کنونی مابخارج‌اند.

۲. روش‌های مشاهده‌ای: این روش‌ها اصلاً از آن علوم اجتماعی هستند و به دو بخش اصلی منقسم می‌شوند:

اول. روش‌های توصیفی (descriptive methods).

دوم. روش‌های سندی (documentary methods).

روش‌های توصیفی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده

مستقیم نموده صورت می‌گیرند، و روش‌های سندی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌ها به عمل می‌آیند. علوم اجتماعی پیش‌تر با روش‌های مشاهده‌ای به تحقیق دست می‌زدند، ولی برخی از آن‌ها مانند روان‌شناسی و مردم‌شناسی از روش‌های آزمایشی نیز سخت سود می‌جویند. برخی از علوم اجتماعی چون تاریخ‌شناسی معمولاً با روش‌های سندی یعنی مشاهده غیرمستقیم به تحقیق می‌پردازند، و بعضی چون جامعه‌شناسی پیش‌تر با روش‌های تشریحی یعنی مشاهده مستقیم تحقیق می‌کنند. روش‌های توصیفی: روشی که برای مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه (technique) است. وسیله: وسیله‌های مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. مصاحبه (interview) و پرسش‌نامه (questionnaire) و نمونه‌گیری (sampling) و اسناد خصوصی و ابزارهای سنجش علمی از آن جمله‌اند. مصاحبه ملاقاتی است سنجیده که بین محقق و فرد یا افراد مورد نظر او صورت می‌گیرد و معمولاً محقق را به خوبی با وضع فرد یا افراد مطلوب آشنا می‌کند. پرسش‌نامه‌برگزی است شامل پرسش‌هایی سنجیده که درباره مسئله مورد تحقیق فراهم آمده‌اند. محقق پرسش‌نامه را نزد فرد یا افرادی که مورد نظر او هستند، می‌فرستد، و از پاسخ‌های آنان به وضع مسئله مورد تحقیق حکم می‌کند. نمونه‌گیری وسیله‌ای است که باعث سهیل تحقیق می‌شود، به این معنی که محقق به جای بررسی همه مصادیق مسئله مورد نظر خود، برخی از آن‌ها را که نمونه نمونه به‌شمار می‌آیند، بررسی می‌کند و به مطالعه آن‌ها می‌پردازد. اسناد خصوصی با آن که جزو وسایل روش تحقیق سندی هستند، در روش تحقیق توصیفی نیز به کار می‌آیند، زیرا محقق با مطالعه نامه‌ها و سرگذشت فرد یا افرادی که مورد مشاهده او قرار گرفته‌اند، بصیرتی ژرف‌تر می‌یابد. وسایل سنجش علمی ابزارهایی هستند که محقق گاهی برای اندازه‌گیری مختصات و

واکنش‌های فرد یا افراد مورد تحقیق خود استعمال می‌کند. شیوه: روش مشاهده مستقیم شامل دوشیوه اصلی است. یکی شیوه‌ای است که موجب تشریح کلی وضع موجود نموده و وسیع می‌شود. این شیوه که وجه کمی نموده‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد، انواع سرشماری را دربر می‌گیرد. پیمایش یا زمینه‌یابی (survey) یا وضع پژوهی یا مطالعه وضع (status study) یا مطالعه توصیفی (descriptive study) نام‌هایی هستند که به وجوه کم‌پیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. وسیله‌های اصلی این شیوه پرسش‌نامه و نمونه‌گیری هستند. تکبیک دیگر شیوه‌ای است که موجب توصیف دقیق جریان گذشته و حال نموده معین می‌شود. این شیوه که بر جنبه کیفی نموده‌ها تأکید می‌رود، بمنزله نوعی زندگی‌نامه (بیوگرافی) است. سرگذشت پژوهی (case study) یا سرگذشت کوی (case analysis) یا سرگذشت پژوهی تاریخی (case history) یا مطالعه تکوینی (genetic study) نام‌هایی هستند که به وجوه کم‌پیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. اگر این گونه بررسی در مورد حالات روانی انسان صورت گیرد، آن را روان‌نگار (psychograph) می‌خوانند. وسیله‌های اصلی این شیوه مصاحبه و اسناد خصوصی و وسایل سنجش علمی هستند.

روش‌های سندی: روشی که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه است. وسیله: وسیله‌های مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. از این گونه اندک‌الاهای کهن، ساختمان‌های باستانی، افسانه‌ها و ترانه‌ها و امثال و آیین‌های قومی و مخصوصاً کتاب‌ها و نامه‌ها و سایر اسناد.

شیوه: روش مشاهده غیرمستقیم نموده‌های اجتماعی متضمن شیوه‌های گوناگونی است برای تدابیر اسناد لازم و کافی و سنجش اصالت و صحت آن‌ها و معنی کردن و تفسیر آن‌ها. این شیوه‌ها محقق را بر آن می‌دارند که مسموعات و شایعات را نادیده گیرد، اسناد

اصیل متعدد را جست و جو کند، از روی چگونگی خط و جنس کاغذ و تاریخ و امضاء و سبک و مطالب سند به درجه صحت آن پی‌برد، هر سندی را در پرتو تمدن عصر و جامعه‌ای که خاستگاه آن است، معنی کند؛ دقت و صداقت و فهم نویسنده سند را سنجد، و اسناد را بایک دیگر مقایسه کند و کم‌پیش به واقعیت‌های گذشته برسد.

## مقدمه سوم

### اصطلاحات و مفاهیم اصلی

#### جامعه‌شناسی

انسان از آغاز ظهور خود تا کنون برای زیستن و به‌زیستن به تولید (production) پرداخته است. تولید کوششی است برای فراهم آوردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان وجود ندارند.

چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله‌کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزارسازی (tool-making) زده است.

در هنگامه پیش از تاریخ، تولید و نیز ابزارسازی دشواری بسیار داشته و از این رو انسان‌ها را به زندگی مشترک کشانیده، و زندگی مشترک، سخن گفتن را ضرور گردانیده است.

بر اثر ابزارسازی و سخن‌گویی، تغییرات عمیقی در زندگی بیرونی و درونی انسان پدید آمده‌اند؛ چندان که انسان ابزار ساز (homo faber) یا انسان سخن‌گو (homo loquax)، انسان اندیشه‌ورز (homo sapiens) نیز گردیده است.

تولید مشترک دو وجه دارد: نیروهای مولد (productive forces) و روابط تولید (production relations). نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسان‌ها

به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند و روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسان‌ها بر طبیعت، بین آنان برقرار می‌گردد و چگونگی توزیع افزارهای کار و عواید تولید را در بین انسان‌ها نمایش می‌دهند.

تولید مشترک در هر زمانی موافق چگونگی دو رجه خود، وضع معینی می‌یابد. این وضع که زاده‌ترین اجزای وجود دوگانه است، ساخت اقتصادی (economic structure) نام دارد.

ساخت اقتصادی ایجاب می‌کند که روابط ایدئولوژیک (ideological relations) یا ایدئولوژی (ideology) رسمی معینی زندگی انسان‌ها را فراگیرد، ایدئولوژی رسمی مجموعه‌ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز این‌ها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم می‌آیند و روابط تولید را تأیید می‌کنند. لزوم این افکار و مصالح اقتصادی انسان‌ها را بر می‌انگیزد که دستگاه‌ها یا موسساتی برپا دارند و به وسیله آن‌ها در حفظ ساخت اقتصادی و تحقق ایدئولوژی خود بکوشند.

چون ساخت اقتصادی زمین‌روابط فکری و مؤسسات انسانی است، می‌توان آن را شالوده (base) یا زیرساخت (infra-structure) نامید، و روابط فکری و مؤسسات انسانی را روساخت (super-structure) خوانند.

ساده‌ترین عنصر زندگی مشترک انسانی کنش اجتماعی (social act) است. کنش اجتماعی سلسله حرکات بارزی است که یک انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می‌دهد. کنش اجتماعی متضمن برخورد اجتماعی (social contact) است. برخورد اجتماعی نخستین تأثیر بدنی یا روانی است که انسانی در انسانی می‌گذارد. در نتیجه تأثیری که یک انسان در انسان دیگر می‌گذارد و تحریک (stimulus) خوانده می‌شود، تغییر یا به اصطلاح پاسخ (response) یا واکنشی (reaction) در انسان دوم پدید می‌آید.

بر اثر دوام کنش اجتماعی ضرورتاً تحریک متقابل اجتماعی (social interstimulation) روی می‌دهد. به این معنی که یک انسان محرک انسان دیگر می‌گردد و پاسخی در او برمی‌انگیزد و نیز دومی به نوبه خود، اولی را برمی‌انگیزاند و به پاسخی وا می‌دارد؛ و به این ترتیب جریانی از دو سو فراهم می‌آید و ادامه می‌یابد.

تحریک متقابل اجتماعی به ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) منجر می‌شود. ارتباط متقابل اجتماعی ارتباطی است که به صورت‌های گوناگون مانند تقلید و سخن گفتن و تلقین درمی‌آید و تجارب انسان‌ها را از یکی به دیگری انتقال می‌دهد.

بر اثر ارتباط متقابل اجتماعی، کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند می‌آمیزند و از این آمیزش، کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به بازمی‌آیند. کنش‌های متقابل اجتماعی کنش‌هایی اجتماعی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند.

بدین شیوه انسان‌ها از دزدان به زندگی مشترک یا به اصطلاح به جامعه زیستی (sociation) یا جامعه‌جویی (sociality) یا، جامعه دوستی (sociability) می‌گرایند.

از این جاست که انسان هیچ‌گاه فرد (individual) به شمار نمی‌رود، بلکه انسان که اصالتاً انسان اقتصادی (homo oeconomicus) است، در همه حال انسان اجتماعی (homo politicus) یا جامعه‌مزی (socius) یا شخص (person) شمرده می‌شود.

کنش‌های متقابل اجتماعی بر دو گونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions).

کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابل هستند که در جهت

یگانگی صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابل هستند که جهت یگانگی ندارند.

همکاری (cooperation) و مانند گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل پیوسته، و سبقت‌جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است. برای حصول هدفی معین، و مانند گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهم‌ترین جلوه مانند گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری هنگام شدن شخص است با موازین زندگی اجتماعی.

سبقت‌جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، مینویسند. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. ستیزه رقابتی است آمیخته با خشونت.

معمولاً آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته به همسازی (accommodation) کشانیده می‌شود. همسازی کوششی است برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته یا رفع اختلاف اشخاص با عاملان آن کنش‌ها.

همسازی به صورت‌های گوناگون در می‌آید. از آن جمله است فرمان‌فرمایی (superordination) که ضرورتاً با فرمان‌برداری (subordination) همراه است. این نوع همسازی مستلزم تسلط یکی از دو طرف اختلاف است بر دیگری. صورت دیگر همسازی، سازش (compromise) یعنی نزدیک شدن دو طرف اختلاف است به یک دیگر. صورت دیگر همسازی توافق (conciliation) یعنی

سازشی باطنی و کمابیش کامل است. اگر توافق پس از اختلافی شدید یا طولانی روی دهد، آشتی (reconciliation) نام می‌گیرد. وقتی که فرمان‌فرمایی و سازش و توافق دست ندهند، ممکن است دو طرف اختلاف به ناگزیر وجود یک دیگر را تحمل کنند. این تحمل متقابل مدارا (tolerance) خوانده می‌شود. در مواردی که همسازی با کوشش دو طرف اختلاف میسر نگردد، میانجی‌گری (mediation) یا داوری (arbitration) لزومی یابد. میانجی‌گری کوشش کس یا کسانی است برای نزدیک کردن دو طرف اختلاف به یک دیگر، و داوری حکمی است که کس یا کسانی به درخواست دو طرف اختلاف، برای رفع اختلاف آنان صادر می‌کنند.

صورت کامل همسازی سازگاری (adjustment) است. سازگاری همسازی‌ای است که باخواست و آگاهی شخص صورت می‌گیرد.

از همسازی کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، گروه اجتماعی (social group) می‌زاید. گروه اجتماعی به دو یا سه عده بیش‌تری انسان که کنش‌های متقابل بین آنان روی می‌دهد، اطلاق می‌شود. گروه‌های اجتماعی را از جهات بسیار رده‌بندی کرده‌اند.

برخی از این رده‌ها را نام می‌بریم.

بعضی از گروه‌های اجتماعی با خواست و آگاهی اشخاص به وجود می‌آیند و سلسله‌مراتب (hierarchy) معینی دارند، و برخی بر اثر گرد آمدن خود به عنودی اشخاص ایجاد می‌شوند و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه‌فیلی نیستند. نوع اول را گروه‌ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group) و نوع دوم را گروه غیرارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیررسمی (informal group) می‌نامند. دستگاه‌های حکومتی و بازرگانی نمونه‌های نوع اول، و اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه‌های نوع دوم‌اند.

برخی از گروه‌های اجتماعی عمری کوتاه و بعضی عمری دراز دارند. نوع اول را گروه گذران (ephemeral group)، نوع



دوم را گروه پایدار (permanent group) می‌خوانند. گروهی شخص که برای تماشای حادثه‌ای گسرد می‌آیند، از نوع اول، و گروهی که در یک سرزمین سکونت می‌گیرند، از نوع دوم‌اند. انسان‌ها همواره و مخصوصاً در آغاز زندگی، خود به‌خود به برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی پیوند می‌خورند و با تمام وجود در فعالیت‌های این گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند، اما در مواردی انسان‌ها باخواست و آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند دستگاه‌های اداری و بازرگانی و صنعتی می‌پیوندند و فقط بخشی از فعالیت‌های خود را در حوزه آن‌ها صورت می‌دهند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group) یا گروه اصلی (original group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) یا گروه فرعی (derived group) می‌گویند.

برخی از گروه‌ها با گروه‌های پیرامون خود هماهنگی می‌کنند و برخی مخالفت می‌ورزند. اولی ما گروه همسازی (accommodation group) و دومی ما گروه هم‌سبزی (conflict group) نام دارند. سازمان‌های یک اداره از گروه‌های همسازی، و حزب‌ها و فرقه‌های دینی از گروه‌های هم‌سبزی شمرده می‌شوند. در بعضی گروه‌ها اشخاص مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین اشخاص روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی، معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول به وسیله جامعه‌شناسان گوناگون گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه راست برخورد (direct-contact group) و گروه هم‌نشین (group in presence) و گروه حضوری (group with presence) خوانده شده‌اند، و گروه‌های نوع دوم گروه نارویاروی (non-face-to-face group) و گروه ناراست برخورد (indirect-contact group) و گروه

نام‌نشین (group in absence) و گروه غیر حضوری (group without presence) و گروه بی‌حضور (group with absence) نام گرفته‌اند. گروه‌هایی هم هستند که اعضای آن‌ها فقط نگاه‌کننده مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند. این نوع را گروه تناوبی (intermittent group) نامیده‌اند. یک اداره بزرگ نمونه آن است. معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سه‌گانه آنها و آرایش به بخش دارد ولی برای اعضای گروه‌های دیگر اجتماعی و ناهنجار است. این امر سبب خودمندی گروهی (group egocentrism) یا گروه‌مندی (group centrism) می‌شود. به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون گروه (in-group) یا گروه خودی (we-group) می‌شمارد و می‌پسندد، و گروه‌های دیگر را بیرون‌گروه (out-group) یا گروه بیگانه (they-group) یا گروه غیر (other-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد.

گروه‌ها را می‌توان از لحاظ اعضای آن‌ها به گروه عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه عضویت گروهی است که شخص عضو مسلم آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن راهنمای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست. نمونه گروه عضویت خانواده است، و نمونه گروه راهنمایی حزب سیاسی است.

هر گروه اجتماعی دارای ساخت اجتماعی (social structure) معین است. ساخت اجتماعی گروه زاده‌ترتیبی است نسبتاً ثابت که بین اجزاء گروه برقرار شده است. هر گروه اجتماعی دارای اجزایی است که پاره - گروه (part-group) یا خرده‌گروه (sub-group) نام دارند. کتس‌های متقابل اعضای یک گروه اجتماعی و خرده‌گروه

های آن ایجاد می‌کنند که گروه دستخوش تحرک یا پویایی گروهی (group dynamism) گردد، و بر اثر آن اعضای گروه در زندگی یک دیگر سخت‌تر شده‌اند و به یکدیگر وابسته شوند و گروه بروحدت دست یابد. نفوذ متقابل گروهی (group interpenetration) یا اتکاف متقابل گروهی یا وابستگی متقابل گروهی (group interdependence) و یگانگی گروهی (group integration) از این رهگذر فرا می‌آیند.

از تجاسی که به این طریق در رفتار اعضای گروه ظاهر می‌شود، رفتار مشترکی که ناشی از کشش‌های متقابل دوتن یا چندین بیشتر است و رفتار گروهی (group behavior) نام دارد، پدیدار می‌گردد.

وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کشش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی (collective behavior) نامیده می‌شود.

واکنش دورانی یا کشش متقابل دورانی واکنشی است که بر اثر تحریکی در کسی پدید می‌آید و سپس محرک کسان دیگر می‌شود و واکنشی در آنان به وجود می‌آورد، و آن‌گاه واکنش این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتد و واکنش شدیدتری در او برمی‌انگیزد، و پس از آن واکنش شدید شخص نخستین در آن کسان دیگر تأثیر می‌کند و به واکنش شدیدتری منجر می‌شود؛ و به این طریق همواره بر شدت واکنش متجانس آن اشخاص می‌افزاید. به بیان دیگر، واکنش دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) می‌انجامد، یعنی بر اثر چنین واکنشی، اعضای گروه به سرعت و با شدتی افزاینده رفتار عاطفی یک دیگر را فرا می‌گیرند و در نتیجه، از نوعی تجانس عاطفی برخوردار می‌شوند.

گروهی که دستخوش رفتار جمعی واقع گردد، جمع (collective) نام می‌گیرد. جمع گروهی است که به اقتضای وضع

یا حادثه‌ای خود به‌خود به وجود می‌آید و بر اثر واکنش‌های دورانی و واگیری اجتماعی، دارای رفتار عاطفی متجانسی می‌شود. جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ‌یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند. جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از اشخاصی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یکدیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌افتند. ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان بی‌اختیار با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی صریحی است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد.

جماعت بر چند گونه است:

جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که تصادفاً و برای تماشای حادثه یا چیزی تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از این گونه‌اند.

جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخن‌رانی یا کسب جماعت نسبتاً منظمی تشکیل می‌دهند.

جماعت فعال (active crowd) یا acting crowd یا (mobile crowd) یا غوغا (mob) که با خشونت برای وصول به هدفی تلاش می‌ورزند. سلسله موقت چنین جماعتی را غوغا سالاری (mobocracy یا ochlocracy) نامیده‌اند.

یکی از انواع جماعت که با سایر انواع جماعت فرق



بسیار دارد و از این رو می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت به شمار آورد، جماعت ناهمجا (noncontiguous crowd یا unassembled crowd) یا عامه (public) است. جماعت ناهمجا یا عامه جمعی است کم‌تجانس مرکب از افرادی که معمولاً در یک جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترک خود، با یک دیگر ارتباط پیدایی کنند و موجد عقیده عمومی (public opinion) و وقایع عمومی (public consensus) می‌شوند. مقصود از عقیده عمومی قضایاتی است که مورد قبول عامه باشد، و منظور از وقایع عمومی عقیده‌ای است سخت دامنه‌دار و ریشه‌دار. عامه درزشتکار یا عامه سینمازو یا عامه کتاب‌خوان از نمونه‌های عامه یا جماعت ناهمجا هستند.

توده (mass) و دسته (gang) و گله انسانی (human herd) را هم می‌توان در شمار عامه دانست.

توده جمعی است وسیع بانجاتس و ربط فراوان و معمولاً ناخرسند و پرخاشگر. معمولاً همه اعضای یک توده با یک دیگر تماس نزدیک ندارند، ولی گاهی قسمت بزرگی از یک توده در جایی مجتمع می‌شوند. توده‌های که اعضای آن در یک محل گرد می‌آیند، توده همجا (contiguous mass یا assembled mass) و خلاف آن توده ناهمجا (noncontiguous mass یا unassembled mass) خوانده می‌شود. بیکاران یک شهر یا محرومان یک کشور نمونه‌هایی از توده‌اند. کلمه توده‌ها (masses) بر اکثریت‌فروست یک شهر یا یک کشور یا جهان اطلاق می‌گردد.

دسته جمعی است نسبتاً پایدار که معمولاً برای مصالحی منحصر به‌خود و کمابیش مخل مصالح عمومی تشکیل می‌شود. دسته از جماعت قبال با دوام‌تر، و از جماعت مجذوب استوارتر است. نمونه دسته جمعی از دزدان یا قاچاقچیان است.

گله انسانی جمعی انسان‌است که مانند حیوانات، بدون تأمل و نظم و به شیوه‌ای کورانه موافق رفتار رهبر یا رهبران خود، رفتار

می‌کند. جمعی که دیوانه‌وار بر سر سیاه پوستی می‌دزد و او را «لینچ» می‌کند، گله‌ای انسانی است. باری، در مواردی که گروه دارای سازگاری فراوان باشد، یگانگی گروهی سبب می‌شود که انتظامی استوار بین اجزای گروه برقرار شود. این انتظام که انسجام گروهی (group solidarity) یا بهم پیوستگی گروهی (group cohesion) نامیده می‌شود، به ما اجازه می‌دهد که سخن از نظم گروهی (group order) گوئیم، گروه را واحدی منظم بدانیم و سازمان (organization) بخوانیم. هر گروه منظم یا سازمان به اقتضای سازگاری خود، دارای هماهنگی گروهی (group harmony) یا تعادل گروهی (group equilibrium) یا توازن گروهی (group balance) است.

گروهی وسیع شامل سازمان‌های متعدد و مرکب از کثیری زن و مرد و کودک که در طی زمانی دوازده از اتکالی متقابل اجتماعی و نظم گروهی بهره‌مند باشد، جامعه (society) خوانده می‌شود. جامعه‌ای که وابسته محلی معین و از جامعه‌های دیگر کمابیش بی‌نیاز باشد، اجتماع (community) نام می‌گیرد.

سازمان‌های اجتماعی (social organizations) یعنی سازمان‌های وابسته یک جامعه بر دو گونه‌اند: سازمان رسمی (formal organization) و سازمان غیررسمی (informal organization). سازمان غیررسمی آن است که بر اثر گرد آمدن خود به خودی انسان‌ها ایجاد شود و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نباشد. سازمان رسمی آن است که مطابق نقشه قبلی به وجود آید و دارای سلسله مراتب معین باشد. گروهی کودک که برای بازی گرد می‌آیند، نمونه سازمان غیر رسمی هستند، و مؤسسات اجتماعی (social associations) و شاید نهادهای اجتماعی (social institutions) از سازمان‌های رسمی به‌شمار می‌روند.

مؤسسه اجتماعی سازمانی است که کارکرد اجتماعی (social function) معین یعنی یک رشته‌کنش اجتماعی منظم بر

عهده دارد. انجمن‌ها و شرکت‌ها از جمله مؤسسات اجتماعی هستند. نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پراهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.

همچنان که سازمان‌های اجتماعی از نظم برخوردارند، کارکرد آن‌ها نیز معمولاً به‌صورتی منظم است. رسم‌های اجتماعی (social customs) و میثاق‌های اجتماعی (social conventions) و آداب اجتماعی (social manners) و تشریفات اجتماعی (social ceremonies) و مناسک اجتماعی (social rituals) و مناسک اجتماعی (social rites) و شیوه‌های قومی (folkways) و سنت‌های اجتماعی (social traditions) و اخلاق اجتماعی (social morale) و قانون‌های اجتماعی (social laws) و مقررات اجتماعی (social regulations) نمونه‌های کارکرد اجتماعی منظم هستند.

رسم اجتماعی کارکرد اجتماعی معینی است که بر اثر تکرار منظم برخی از کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید و منبذ فایده‌ای است. رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار گردد، میثاق اجتماعی نام می‌گیرد. بعضی از رسم‌های اجتماعی که فقط برای خوش آمد دیگران صورت می‌پذیرند، آداب اجتماعی نام دارند. تشریفات اجتماعی رسم‌های مخصوصی هستند که در موارد نادر معینی اجرا می‌شوند. شعائر اجتماعی یا مناسک اجتماعی تشریفات هستند دارای قدمت و اهمیت فراوان. شیوه‌های قومی به رسم‌های گوناگون کهنی که در زندگی روزانه اکثریت جامعه راه دارند، اطلاق می‌شوند. رسم‌های ریشه‌دار عمومی که به اقتضای کهنگی خود از حرمت اجتماعی برخوردارند، سنت اجتماعی نام می‌گیرند. اخلاق اجتماعی نام رسم‌های اجتماعی مهمی است که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند می‌شمارد. قانون اجتماعی رسمی است که جامعه با خواست و آگاهی به وجود می‌آورد و برای شکستگان آن کیفرهایی پیش‌بینی می‌کند. مقررات اجتماعی رسم-

های نسبتاً کم‌اهمیتی هستند که جامعه با خواست و آگاهی برقرار می‌گرداند.

وقتا جمعی نوظهوری که به‌قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مداجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی در قرن بیستم اعتنای بسیاری از جوانان است به‌عترهای واقع‌گرایز.

مد اجتماعی برشود و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دوقین (pseudo-custom) خوانند. روح ناگهانی و کم‌دوام جست و خیزی که قرص «راک اند رول» نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

هوس اجتماعی شدیدی که شخص را همواره وسوسه کند، چون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. چون اجتماعی صورت‌های گوناگون دارد - از چون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا چون زهد فروشی برخی از گروه‌های دینی.

هوس اجتماعی پرروایی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد، شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متصبانی است که محض امری که تازگی دارد، خواب و خوردن خود را فراموش می‌کنند.

وقتا جمعی وحشت‌آلود پریشانی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام‌ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و شخص را به تلاش‌های ناگهانی ناسنجیده برمی‌انگیزد. نمونه آن رفتار جمعی است که در سینما نشسته‌اند و ناگهان بر اثر حادثه‌ای مانند آتش‌سوزی، دیوانه‌وار یا وحشیانه به‌درا هجوم می‌برند.

به این ترتیب سازمان‌های اجتماعی جامعه به اقتضای کارکردهای خود، موازین یا هنجارهای اجتماعی (social norms) معینی برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند. هر یک از اعضای جامعه به سبب تقضیات عمومی جامعه، ناگزیر بر آن‌اند که خود را بر هنجارهای

اجتماعی منطبق کنند و از این رو اشخاص به هنجار (normal) یا جامعه پذیر (socialized) یا فرهنگ پذیر (acculturated) گردند. شخصی که از انطباق خود بر جامعه یا به اصطلاح از همخوانی اجتماعی (social conformity) عاجز آید، در وهله اول نابهنجار (abnormal) و در وهله دوم کج رو یا منحرف (deviate یا deviant) شمرده خواهد شد.

سازمان‌های جامعه بر اثر هماهنگی اجتماعی، بایکدیگر مناسبانی دارند. جسمانه محض این مناسبات یا بستگی‌های متقابل اجتماعی یا روابط متقابل اجتماعی (social interrelationships)، نظام اجتماعی (social order) یا نظام اجتماعی (social system) نیز خوانده شده است.

مجموع عناصر عینی و ذهنی که در سازمان‌های اجتماعی جریان می‌یابند و از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند، میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) نام دارد.

هر فرهنگی مرکب از اجزاء یا ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) فراوانی است. ویژگی‌های فرهنگی بایکدیگر می‌آمیزند و واحدهایی بزرگ‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) می‌آفرینند.

بستگی‌های متقابل اجتماعی اقتضا می‌کنند که در یک فرهنگ معین، ویژگی‌های فرهنگی با مجموعه‌های فرهنگی در عین جدایی، نوعی تناسب باهیت (configuration) داشته باشند و صورت بندی‌هایی که انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) یا مدل‌های فرهنگی (culture models) نامیده می‌شوند، به بار آورند.

بر روی هم می‌توان فرهنگ را به دو بخش کرد: فرهنگ مادی (material culture) و فرهنگ معنوی (spiritual culture) یا فرهنگ غیرمادی (non-material culture). فرهنگ مادی به آن بخش از میراث اجتماعی که شامل ساخت اقتصاد یا «زیر-

ساخت» جامعه است، می‌گویند. فرهنگ معنوی شامل روساخت جامعه یعنی علم و هنر و فلسفه و معتقدات و مؤسسات اجتماعی است. جامعه و فرهنگ آن در عین وحدت، دستخوش کثرت‌اند. زیرا عضوهای جامعه از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و پایگاه اجتماعی (social status) برابر نیستند.

نقش اجتماعی کار معینی است که به شخص سپرده می‌شود، و پایگاه اجتماعی ارزشی است که جامعه برای نقش اجتماعی قائل است. هر کس در زندگی اجتماعی خود، چند نقش و چند پایگاه دارد. پایگاه اجتماعی ناآینده آب روی اجتماعی (social reputation) و وجهت اجتماعی (social popularity) است.

پایگاه‌های اجتماعی عضوهای جامعه سبب می‌شوند که عضوهای جامعه در قشر (stratum)‌هایی گردآیند، و به اصطلاح قشر بندی اجتماعی (social stratification) صورت گیرد.

از پیوند قشرهای کمابیش مشابه جامعه، واحد بزرگ‌تری فراهم می‌شود و طبقه اجتماعی (social class) نام می‌گیرد. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره برداری از ثروت اجتماعی پایگاهی کمابیش یکسان دارند. بر روی هم در هر دوره از زندگی یک جامعه متقدم دو طبقه اصلی می‌توان یافت: طبقه بهره‌کش (exploiting class) یا طبقه حاکم (ruling class) یا طبقه نژاد آسان (leisure class) در مقابل طبقه بهره‌ده (exploited class) یا طبقه رنج‌بر (toiling class).

معمولاً دوام نقش‌هایی که شخص برعهده می‌گیرد، سبب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شود.

انتقال شخص از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرك اجتماعی (social mobility) یا انتقال اجتماعی (social shifting) خوانده می‌شود.

تحرك اجتماعی بر دو گونه است: تحرك افقی (horizontal mobility) و تحرك عمودی (vertical mobility).

تحرك افقی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر بدون تغییر ارزش اجتماعی. تبدیل یک شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرك افقی هستند.

تحرك عمودی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر با تغییر ارزش اجتماعی. در این صورت تحرك عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است، و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن نزول پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرك عمودی تحرك طبقه‌ای (class mobility) است. هر کورکمی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی آگاهی طبقه‌ای (class consciousness) می‌شود و در ایده‌آولوژی طبقه‌ای (class ideology) خاصی شریک می‌گردد، و نیز موافق پایگاه اجتماعی طبقه خود، بر امکانات معینی برای کار و کامیابی دست می‌یابد. با این همه از بستگی ابتدایی انسان به یک طبقه لازم نمی‌آید که شخص همواره در طبقه اصلی خود بماند. ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود بیرون رود و به طبقه دیگری پیوندد و به عبارت دیگر، از تحرك طبقه‌ای سود بجوید.

جامعه‌ها از لحاظ تحرك طبقه‌ای بر سه گونه‌اند:

جامعه باز (open society) یا نظام طبقه‌ای باز (open class system) که در آن تحرك طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد. جامعه باز چون دارای تحرك بسیار است، جامعه پویا (dynamic society) نیز خوانده می‌شود.

جامعه بسته (closed society) یا نظام طبقه‌ای بسته (closed class system) که در آن تحرك طبقه‌ای بسیار دشوار است. جامعه بسته چون تحرك چندانی ندارد، جامعه نیمه‌ایستا (semi-static society) نام می‌گیرد.

جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای متصل

(caste system) که در آن تحرك طبقه‌ای تقریباً محال است. جامعه کاستی چون بی حرکت است، جامعه ایستا (static society) نیز نام دارد.

جامعه‌های انسانی در جریان تاریخ خود به تدریج از صورت جامعه کاستی و جامعه بسته درمی‌آیند و جامعه باز می‌گردند. به بیان دیگر، انسان‌ها از جامعه با طبقه (class society) به جامعه بی طبقه (classless society) می‌گرایند.

در هر جامعه‌ای هر یک از سازمان‌های اجتماعی با سازمان‌های دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری سازمان‌ها و مخصوصاً سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید بیش از اندازه معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران (crisis) یا آشفتگی (chaos) می‌گردد، و اگر سازگاری سازمان‌های جامعه به شدت روبه زوال رود، نظم اجتماعی جای خود را به بی نظمی (disorder) می‌دهد و بی سازمانی (disorganization) رخ می‌نماید.

مقدمه بی نظمی یا بی سازمانی اجتماعی پیدایش یک نمود نو یا تغییر یک نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی (social innovation) است. در نتیجه نوآوری اجتماعی، در بعضی از سازمان‌های جامعه دگرگونی اجتماعی (social change) روی می‌دهد و بر اثر آن، سازمان‌های دیگر دستخوش پس افتادگی اجتماعی (social lag) می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

بستگی‌های متقابل اجتماعی ایجاب می‌کنند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از سازمانی به سازمانی منتقل شوند. تغییر هر سازمانی بدون به خود در سازمان‌های دیگر انعکاس می‌یابد و به اصطلاح، دور اجتماعی (social vicious circle) روی می‌دهد.

این دور اجتماعی همواره سازگاری اجتماعی را برهم می‌زند و جامعه را دستخوش کم سازگاری اجتماعی (social maladjustment) یا ناسازگاری اجتماعی (social

(unadjustment) می‌کند.

جامعه محض بازسازی (reconstruction) یعنی یافتن سازمانی نو و باز یافتن سازگاری خود، به تلاش‌های منظم گوناگونی مانند اصلاح اجتماعی یا رفودوم اجتماعی (social reform) و مهندسی اجتماعی (social engineering) و مخصوصاً انقلاب اجتماعی (social revolution) می‌پردازد. اصلاح اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن تدریجی سازمان اجتماعی نو، مهندسی اجتماعی یا نقشه کشی اجتماعی (social planning) کوشش سنجیده محدودی است برای فراهم آوردن پاره‌های تغییرات اجتماعی معین. انقلاب اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن ناگهانی سازمان اجتماعی نو.

مهم‌ترین عوامل بازسازی جامعه انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی قیامی است خشن و سریع که معمولاً به وسیله یک طبقه اجتماعی نوظهور برضد صاحبان امتیازات اجتماعی یعنی طبقه حاکم صورت می‌گیرد. به این ترتیب هرگونه شورشی انقلاب اجتماعی نیست. شورشی که طبقه حاکم برضد تلاش انقلابی طبقه نو برپا می‌کند، ضد انقلاب (counter-revolution) نام دارد. شورش گروه‌هایی از طبقه حاکم برضد گروه‌های دیگر طبقه حاکم، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل، پوج (putsch) نام می‌گیرد. در جریان زمان، بر اثر تکامل روزافزون نیروهای مسولده، دگرگونی روابط تولید لازم می‌آید. ولی طبقه بهره‌کش چنین دگرگونی را به‌زیان خود می‌یابد و به دفاع روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و تاجایی که می‌تواند، مانع تغییر آنها می‌شود. ندر نتیجه بین نیروهای تولیدی و روابط تولید ناسازگاری به‌وجود می‌آید، و بر اثر شدت یافتن این ناسازگاری، طبقه نوی که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی نضج گرفته است، برضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید دیرینه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب‌های اجتماعی بزرگ به سقوط طبقه اجتماعی کهنه و قوام طبقه اجتماعی نو می‌انجامد و بدین شیوه ساخت اقتصادی و روساخت آن را دگرگون می‌کند.

در بسیاری از جامعه‌های متمدن از آغاز تاریخ آنها تا این اواخر سه ساخت اقتصادی پدید آمده‌اند. از این رو می‌توان از سه دوره اقتصادی دم‌زد و در هر دوره دو طبقه اجتماعی - یکی طبقه بهره‌کش و دیگری طبقه بهره‌ده - شناخت:

دوره تولید برده‌داری (slavery) با طبقه بردگان (slaves) و طبقه برده‌داران (slave-owners).

دوره تولید زمین‌داری (feudalism) با طبقه رعایا (serfs) و طبقه زمین‌داران (land-owners).

دوره تولید سرمایه‌داری (capitalism) با طبقه کارگران صنعتی (proletariat) و طبقه سوداگران صنعتی (bourgeoisie).

انقلاب‌های اجتماعی سبب می‌شوند که سازمان‌های اجتماعی بهبود یابند و با سهولت و دقت و اطمینان بیش‌تری از اجرای کار-کرد خود - که همانا رفع نیازمندی‌های انسانی است - برآیند. بدین سبب می‌توان جامعه‌ها را عرصه گسترش اجتماعی (social development) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا تکامل اجتماعی (social evolution) شمرد.



دیگر گاه روزانه ها فهرست موضوعی « گاه روزانه ها ... » : ادبی تاریخی سیاسی دینی مارکسیستی ویژه نامه ها از نگاه فریدون آل‌یگی نوشته های فریدون کالری



عکس فریدون ، دانشی که رفت ... از نگاه دیگران عکسهای شاعران و نویسنده گان و ... کتاب و نشریه آوا نما ایران در نشریات فرانسوی زبان



رویدادهای ایران و جهان در امروز از نگاه آراد (م. آل‌یگی) کالری عکس منتشر شده های سالیان پیش چرا «آراد» و نه «محمد»؟